

چیستی و چرایی الهیات روایی

زهره علی پناهی^۱

^۱ دانشجوی دکتری رشته الهیات تطبیقی دانشگاه ادیان و مذاهب و عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان

چکیده

در آغاز دهه هفتاد میلادی رویکردی خاص در الهیات باب شد به نام "الهیات روایی"، که در پی آن بود تا مفهوم داستان و نیز موضوع نوع بشر را به عنوان موجودی داستان‌گو به موضوع محوری اندیشه‌پردازی‌های الهیاتی تبدیل کند. ویژگی اساسی الهیات روایی توجه خاصی است که به روایت و داستان‌های مرتبط با الهیات مسیحی و نقش آنها در زندگی مومنان دارد. روایت به عنوان نوع خاصی از ساختار متنی با کیفیت‌های پی در پی داستان‌مانند خود بازتاب ادعاهای دینی و بیان ایمان مسیحی است.

پیروان این مکتب همانند دیگر جنبش‌های الهیاتی معاصر، اندیشه‌پردازی‌های خود را با سوال از شرایط انسان بودن در جهان، آغاز و کلید پاسخ به آن را در توجه به روایت و داستان می‌دانند. استدلال آنان این است که تجربه بشر ضرورتاً دارای شکل روایتی است. و در نتیجه می‌توان آن را در شکل یک روایت درک کرد.

متألهان این مکتب تأکید می‌کردند که وظیفه الهیات پرداختن به روایت و اندیشه‌پردازی نظام مند در مورد آن است. امروزه توجه و علاقه جدید به روایت بخاطر جایگاه آن در انجیل و ماهیت تاریخی ایمان مسیحی افزایش یافته است. مدت‌های مدید، بحث روایت بوسیله الهیات نظام مندی که آنرا به سطح یک موضوع نمایشی تقلیل می‌داد، مورد غفلت قرار می‌گرفت و از طریق یک نگرش برون‌زای تاریخی گری بهائی به آن نمی‌داد و بر مغایرت آن با واقعیت‌ها پای می‌فشرد. بر پایه این نقطه نظر، متن‌ها به لایه‌های، منابع و پیرایش شده، فرم‌های ادبی ساده و دارندگان ایده‌های تقسیم می‌شدند که تاریخ از روی آنها ساخته می‌شد.

واژه‌های کلیدی: داستان، روایت، الهیات روایی، کتاب مقدس، عقلانیت، معرفت‌شناسی.

مقدمه

منطق زندگی بشر پیش از آن که بر اساس رابطه ی علی و معلولی باشد، منطق داستانی است. این رخدادها هستند که زندگی ما را نقش می‌دهند و هر داستانی توالی رخدادها در بستر زمان است و هر داستانی، روایت است؛ روایتی از رخدادها. مع هذا انسان برای درک پدیده‌های پیرامون خویش به روایت و شناخت آن نیازمند است. پیش از آن کودک با شنیدن قصه‌های جن و پری، داستان‌های تخیلی و درک افسانه‌ها و داستان‌های کهن به بازیابی شخصیت خود و روان آگاه و نیمه‌آگاه خویش می‌پردازد. روایت‌ها به کودک یاری می‌رسانند تا تجربه‌های آینده را در میان رخدادها سامان دهد.

اگرچه نمی‌توان روایت را محدود به قصه و داستان کرد، ولی می‌توان برای آن جنبه‌های عام‌تری را نیز در نظر گرفت. اما روایت به طور خاص یک داستان است؛ داستانی که مجموعه‌ای از رخدادها در زنجیره‌ی زمانی در آن شکل می‌گیرد. بنابراین، روایت آن چیزی است که داستان را بازگوید یا نمایش دهد و این نمایش یا بازگویی باید در برهه‌ای از زمان باشد. مایکل تولان معتقد است: «روایت، بازگویی اموری است که به لحاظ زمانی و مکانی از ما فاصله دارند. گوینده حاضر و ظاهراً به مخاطب و قصه نزدیک است اما رخدادها غایب و دورند.» (تولان، ۱۳۸۳، ص ۱۶)

داستان‌ها یک جنبه پر اهمیت فرهنگ به شمار می‌آیند. بسیاری از کارهای هنری و اکثر کارهای ادبی داستان می‌گویند در حقیقت بشریت از داستان‌ها شکل گرفته‌است. اون فلانگان از دانشگاه دوک استاد تحقیقات حس آگاهی می‌نویسد: شواهد قویاً نشان می‌دهند که انسان در تمام فرهنگ‌ها برای ارزش گذاری هویت خود از نوعی فرم روایتی استفاده می‌کند. ما داستان سرایان دیرینه هستیم (میرچاد الیاده، ص ۲۰۵)

انسان‌ها ذاتاً موجودی داستان گو هستند. و تقریباً طبیعت همه‌ی انسان‌ها با داستان‌گویی قرابت دارد. داستان در هر عصر، مکان و در هر جامعه‌ای حضور دارد. تمامی اقوام و قبایل و ملت‌ها درک خود را از واقعیت در قالب داستان و اسطوره بیان کرده‌اند. (استنلی گرنز، راجر اولسن ۱۳۸۹، ص ۹)

سبک داستانی سبک اولیه و اصلی گفتگوی بشر بوده است. اصول اخلاقی و بیانات اعتقادی را با توجه به داستانی که پدیدآورنده آنهاست، می‌توان فهم نمود.

باورهای اساسی در باره ماهیت و معنای زندگی بشر، زمینه و ایضاح خود را در نوعی داستان ایده‌ال و فراگیر بدست می‌آورند. (گلدبرگ^۱، ۱۹۸۳، ص ۳۸۱)

انسانها از نخستین سالهای زندگی در شبکه ای از داستانها گرفتار و حتی به تعبیری با آنها ساخته شده‌اند. این داستانها محدود به زندگی خود فرد نبودند، بلکه آنجا که فرد با جامعه مرتبط است داستان شخص از داستان محیطی که در آن بسر می برد، بافته می شود و بالعکس. ممکن است این داستانها در تعارض و یا سازگاری و انطباق با هم باشند. (الیاده^۲، ۱۶۳۹)

داستان یا روایت گزارش از حوادث متصل واقعی یا خیالی در یک رشته از کلمات نوشتاری یا گفتاری و یا حتی تصویری. که می‌توان آن را در موضوعات و گروههای رسمی طبقه بندی نمود. در روایت تمام اشکال خلاقیت انسان پیداست.

گابریل فکر داستان را چنین تعریف می کند: شرحی از ویژگی ها و رخدادهای یک ماجرا که در گستره‌ی زمان و مکان رو به سوی حل یک تعارض دارد. چنین روایاتی از نیاز انسان برای همگون و منسجم ساختن گذشته و آینده با زمان حال سرچشمه می‌گیرند.

روایت یا داستان به معنای چیزی است که اتفاق افتاده و در عباراتی مانند: روایت مکتوب، روایت شفاهی و... استفاده می‌شود. روایت در همه جا و در همه نوع فعالیت وجود دارد. روایت می‌تواند کلامی یا غیر کلامی، حقیقی یا ساختگی، واقعی یا غیرواقعی باشد. گذرا باشد یا از طریق نسل‌ها بارها و بارها بازگو و خوانده شود. (ریمون کنت^۳، ۲۰۰۵)

سبک روایی (داستانی) به عنوان شرط هستی‌شناسی داستانهای انسانی است که بدون آن ادبیات، تاریخ، فلسفه و هیچ دینی

¹ Goldberg

² Eliade

³ Rimmon Kent. Sholmit

نمی تواند وجود داشته باشد. (برالکمن^۴، ۱۹۸۸)

داستان آن چیزی را بررسی یا تجسم می کند که در سنت اجتماعی پیدا می شود و معمولاً برای جمع بندی باورهای اجتماعی در مورد خود، خدا و دنیا اتخاذ می شود. و با جامعه خاص و سنت آن گره خورده است.

افراد و اجتماعات هویت خود را در روایت آشکار می سازند. روایت بطور همزمان می گوید که گذشته غیرقابل برگشت است، و ممکن است به صورت دیگری اتفاق افتاده باشد و این که زندگی ادامه دارد. روایت به آزادی گواهی می دهد که پایدار است، هویتی را می سازد که رو به آینده گشوده است، و ضمن روبرو شدن با این آزادی، شکلی از وجود ممکن را می سازد. داستان چشم انداز نویسنده را از زندگی به تصویر می کشد و افکار و اندیشه های او را به نمایش می گذارد. داستان همچنین نحوه برخورد نویسنده با زندگی و فلسفه زندگی او را مجسم می کند. در کتاب «فرهنگ اصطلاحات ادبی جهان» داستان چنین تعریف شده است: «داستان اصطلاح عامی است برای روایت یا شرح و روایت حوادث. در ادبیات داستانی عموماً داستان در برگزیده نمایش تلاش و کشمکش میان دو نیروی متضاد و یک هدف است.» بنابراین، می توان تعریف جامعی از روایت ارائه داد: «روایت، توالی رویدادهایی است که به شکل غیرتصادفی و با پیوندی سببی و زمانی به هم اتصال یافته اند.»

داستان هم از نظر شکل و ساختار و هم از نظر مضمون و موضوع با قصه اختلاف های اساسی دارد. بر خلاف قصه که طرح (پیرنگ) و حقیقت ماندنی ندارد، داستان کوتاه اغلب دارای طرح منسجم و حقیقت ماندنی است. داستان کوتاه معمولاً دارای یک حادثه اصلی و یا مرکزی است که حوادث و وقایع دیگر برای تکمیل آن واقعه آورده می شوند. این حادثه اصلی و مرکزی باید حقیقت ماندنی داشته باشد و در نظر خواننده واقعی جلوه کند. از این رو بعضی معتقدند که داستان تشکیل شده است از یک «راست بزرگ» (که واقعه اصلی و مرکزی را شامل می شود که باید حقیقت ماندنی داشته باشد و برای مخاطب باور پذیر باشد) به علاوه دروغ های کوچک (واقعه های فرعی و جانبی که از تخیلات نویسنده ناشی می شوند) که به کمک «راست بزرگ» می شتابند تا داستان را واقعی و مستدل جلوه دهند.

سبک روایی (داستانی) به عنوان شرط هستی شناسی داستانهای انسانی است که بدون آن ادبیات، تاریخ، فلسفه و هیچ دینی نمی تواند وجود داشته باشد. (برالکمن، ۱۹۸۸)

دیوید ترسی می گوید: داستان ادعاهای فلسفی، تاریخی و روانشناسی را نشان می دهد که نیازمند بررسی با روشها و دیسپلین خاص خود هستند. (کام استاک^۵، ۱۹۸۷)

آنچه در هر روایت مدنظر روایت شناسان است، ارتباط میان حوادث داستان در یک زنجیره ی زمانی است. اما بجز «زمان» - که ژرار ژنت آن را اصلی ترین عنصر روایت می داند- آنچه روایت را از توصیف متمایز می سازد «ارتباط غیرتصادفی» میان رخدادهاست.

تولان معتقد است در هر داستان وضعیت یا موقعیت های شناخته شده ای وجود دارد، آنگاه چیزی رخ می دهد و این وضعیت تغییر می یابد.

اومی گوید: «روایت توالی از پیش انگاشته شده ی رخدادهایی است که به طور غیر تصادفی به هم اتصال یافته اند.» (مایکل تولان، ۱۳۸۳، ص ۲۰)

پس شرط اصلی این توالی، غیرتصادفی بودن ارتباط میان حوادث است. او می گوید ارتباط میان حوادث باید مشخص و بانگیزه باشد. هر حادثه ای در داستان می باید از حادثه ای دیگر منتج شود. این پیوند سببی و زمانی میان حوادث، روایت را از توصیف خام جدا می کند. پیوند زمانی را اولین بار ارسطو در بوطیقا درباره ی تراژدی به کار برد. بنابراین، شرط کافی برای روایت تشخیص رابطه ی هدفمند میان وضعیت هاست.

شکل ادبی که بر کتب و متون مقدس سیطره دارد، شکل روایی آن است. تأثیر کتاب مقدس را تا حدود زیادی می توان نتیجه داستانی بودن آنها دانست که در تمام قسمتهای آن وجود دارد. برای نمونه در عهدعتیق داستان قوم بنی اسرائیل از مصر به

⁴ Brockelman

⁵ Comstock

سرزمین موعود، و در عهدجدید داستان زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی. با الهام از داستانهای کتاب مقدس نویسندگان مسیحی در زمینه تأثیر داستانها و برداشت معنا و مفهوم از این داستانها دست به انتشار کتب زدند. و توجه به داستان و اسطوره را در کانون تفکر مسیحی قرار دادند.

در دهه ۱۹۷۰ در امریکای شمالی جنبشی به ظهور رسید به نام «الهیات روایی» یا «الهیات داستانی». اساس الهیات روایی این ملاحظه است که کتاب مقدس، به همان اندازه که در مسایل اعتقادی یا الهیاتی اظهار نظر می کند، داستانهایی درباره خدا بازگو می کند. برای نمونه، درباره عهد عتیق می توان گفت که این کتاب تحت تأثیر نقل و بازگویی این داستان است که خدا چگونه بنی اسرائیل را در رفتن از مصر به سرزمین موعود رهبری کرد و اینکه این جریان چه پیامدهایی را برای قوم خدا داشت. به همین سان، عهد جدید نیز تحت تأثیر عمل رهایی بخش خدا در تاریخ است که کانون آن در این زمان، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح است. به اعتقاد الهی دانان روایی، خود روایت و متن، قابل جایگزینی با هیچ امر دیگری نیست. آنها زبان روایت را زبان اساسی می دانند که نمی توان آن را کنار زد. بنابراین اگر شکل گیری الهیات نظام مند برپایه روایت مجاز باشد، در این صورت همیشه باید این الهیات به عقب بچرخد و روایت بر آن داوری کند نه برعکس. (استیور دان، ص ۲۴۳)

الهیات روایی که در پایان دوران مدرنیته و اوایل پست مدرنیسم پدید آمد؛ تحولی بزرگ در عرصه الهیات تلقی می شود این الهیات در پی آن است تا مفهوم داستان و نیز موضوع نوع بشر را به عنوان موجودی داستان گو به موضوع محوری اندیشه پردازی های الهیاتی تبدیل کند. (استنلی گرنز، راجر اولسن ۱۳۸۹، ۴۰۹)

۳- پست لیبرال یکی از تحولات الهیاتی است که بر اثر زیر سوال رفتن امکان یک جهان بینی لیبرال از سال ۱۹۸۰ در غرب بوجود آمد. رویکردهای روایی به الهیات مهم ترین مبانی این جنبش را تشکیل می دهد؛ که توسط هانس فرای و مکتب های تفسیر اجتماعی بسط و توسعه یافت. و نیز با اساس قراردادن آثار فیلسوفانی چون السدیر مکینتایر به نفی رویکرد جنبش روشنگری سنتی به «عقلانیت مطلق» و هم پیش فرض های لیبرالی در تجربه دینی مشترک بین همه بشریت پرداخت. (مک گراث، آلیستر، ص ۲۳۷)

ویژگی اساسی الهیات روایی در همان توجه خاصی است که به روایتها یا داستانهای مرتبط با الهیات مسیحی دارد. این امر در جهت یابی جدید الهیات، و به ویژه در شکل دادن مجدد به پیوند غالباً مغفول میان الهیات نظام مند و مطالعه کتاب مقدس، بسیار قابل توجه است. (آلیستر مک گراث، ص ۳۲۳-۳۲۲)

الهیات روایی مانند دیگر جنبش های الهیاتی معاصر اندیشه پردازی های خود را با این سوال آغاز می کند که انسان بودن در جهان مستلزم چه شرایطی است؟ از نظر آنان کلید پاسخ به این سوال در توجه به روایت و داستان است. استدلال آنان این است که تجربه بشری ضرورتاً دارای شکل روایتی است و در نتیجه می توان آن را در شکل یک روایت درک کرد. آنان به وقایع و رخدادهای خاصی توجه دارند که در بنیان ایمان مسیحی جای دارند. و کتاب مقدس و سنت آنها را بازگو می کنند. این روایات زمینه اصلی معنادگی به اعتقادات بوده و نقش تعیین کننده ای در ایمان و رستگاری فرد می یابند و به بنیان هویت و هستی او تبدیل می شوند. با این بیان می توان گفت: الهیات روایی، نوعی الهیات است که با داستان شروع می شود نه با اصول اولیه انتزاعی.

زمینه های پیدایش و اهداف

گرچه جنبش الهیات روایی در سال های دهه هفتاد قرن بیستم شکل گرفت. ولی بنیان های آن را می توان در تحولات سال های پیشین مشاهده کرد. همانند دیگر مکاتب الهیاتی نوین، شکل گیری الهیات روایتی نیز به منزله ای واکنشی بود که در رویکردهای قدیمی تر نسبت به الهیات دیده می شود.

آخرین تحولات در زمینه الهیات؛ بررسی های مربوط به کتاب مقدس بخصوص مسائلی چون حجیت و کاربرد کتاب مقدس نیز زمینه را برای پیدایی این جنبش بوجود آورد. بنابراین الهیات روایی پیامد تشدید بحرانی است که در نظریه پردازی های

الهیاتی و مباحث مربوط به نقش و عملکرد کتاب مقدس وجود داشت و ویژگی بارز دوران مدرن محسوب می شود. دردیدگاه غالب کلیسای قرون وسطی و مدرسی گرایی پروتستان به الهیات به منزله ارائه نظام مند حقیقت مکشوف شده نگریسته می شد. و مکاشفه الهی به مجموعه ای ثابت از گزاره‌های حقیقی در نظر گرفته می شد. اما در اواسط قرن بیستم این رویکرد چون گذشته مورد پذیرش نبود. نه تنها متألهان بلکه اعضای عادی کلیساها به این نتیجه رسیدند که صرف نقل قول از کتاب مقدس نمی تواند شکافی را که بین قرن اول و بیستم وجود دارد، پر کند. برای تداوم عملکرد الهیات، جدای از توسل به مکاشفه مبتنی بر گزاره باید طریق نوینی پدید آید. به نظر بسیاری از اشخاص، دیدگاه مبتنی بر روایت، سمت و سوی نوین و قانع کننده به این مبحث می بخشید. هرچند پیشگامان، الهیات روایی بر این باور نبودند که الهیات باید وظیفه سنتی خود دال بر ارائه اصول انتزاعی و گزاره ای را واگذارد. متألهان این مکتب تأکید می کردند که وظیفه الهیات پرداختن به روایت و اندیشه پردازی نظام مند در مورد آن است. (استنلی گرنزر، راجر اولسن ۱۳۸۹، ص ۴۱۲-۴۱۱)

الهیات روایی یک سبک داستانی را به منظور تفکر درباره معرفت دینی اتخاذ می کند. نقطه آغازین تاریخی الهیات روایی را احتمالاً میتوان به مقاله اچ ریچارد نیبورد (۱۹۷۰) تحت عنوان "داستان زندگی ما" یافت.

تلاش نیبورد در این کتاب در توجه به این نکته بود که سرمنشأ و پیشین زمینه اعتقادات مسیحی در چارچوبی تاریخی قرار دارد، یعنی در چارچوبی که در روایت کتاب مقدسی آن را مشخص می سازد. نیبورد با تأکید بر انکشاف خداوند در تاریخ و در چارچوبی که کتاب مقدس مشخص می کند، از نخستین کسانی بود که این واقعیت را مطرح نمود که کتاب مقدس شکل و قالب یک داستان را دارد. خدا چنین خواسته که در تاریخ و شکل های تاریخی مانند خروج از مصر و تاریخ عیسی منکشف شود. (نیبورد، ۱۹۴۰)

در دهه چهارم قرن نوزدهم دی. اف. اشتراوس با انتشار کتاب زندگی عیسی و رد امور فوق طبیعی و معجزات عیسی توجه به مفهوم اسطوره را در رابطه با اندیشه و عمل مسیحی ضروری دانست.

اریک اوترباخ در ۱۹۴۶ در کتاب خود (تقلیدگری) صحنه هایی از ادبیات کلاسیک مانند اودیسه هومر را با پاره ای از عبارات کتاب مقدس که برگرفته از عهدعتیق وجدید بود، مقایسه کرد. وی بارها چنین استدلال کرد که روایت های کتاب مقدس در تاریخ، زمان و آگاهی از عمق بیشتری برخوردار است. وی به کیفیت ممتاز روایی کتاب مقدس اشاره می کند که زمینه را برای بهره برداری های الهیاتی فراهم کرده است. (مک گراث ۲۲۳).

اُترباخ تصدیق می کرد که کتاب مقدس چشم اندازی در باره چگونگی جهان ارائه می دهد و خواننده را در برابر این توان آزمایشی قرار می دهد تا وارد جهان متن شود.

از سوی دیگر کارل بارت با طرح ماهیت سه وجهی کلام خدا به شکل گیری الهیات روایی کمک نمود. این مفهوم امروز به یکی از اصول اساسی الهیات روایی تبدیل شده است. از نظر بارت کلام خدا سه وجه کلام مجسم، کلام مکتوب و کلام شفاهی است. این تقسیم بندی منجر به شکل گیری مفهوم دوبعدی؛ عینی و ذهنی از مکاشفه شد. بعد عینی در تجسم عیسی مسیح دیده می شود. و بعد ذهنی توصیف گر این نکته بود که چگونه کلام خدا در بطن کلمات انسانی به واقعیت تبدیل می شود. این دیدگاه بارت بنیانی مفهومی پدید آورد که، بر اساس آن کلام مکتوب (داستان) به عنوان وسیله ای برای مواجهه انسان با خدا مطرح شد. بارت کتاب مقدس را "داستان" خدا نامید. این موضوع در دوره های بعد در الهیات روایی بسط بیشتری یافت. (استنلی گرنزر، راجر اولسن ۱۳۹۰، ص ۴۱۵-۴۱۴)

در ۱۹۶۶ رولند بارت در باب تحلیل ساختاری داستان مقاله ای تأثیر گذار منتشر کرد.

در ۱۹۶۷ فرانک کرمود در کتاب خود در باره سبک داستانی استدلال کرد، که مقوله اختصاصاً دینی مکاشفه باید بخشی از این سبک را تشکیل دهد.

در ۱۹۸۲ نوتروپ فری در کتاب رمز کل خویش سعی بر قرائت و عرضه کتاب مقدس به عنوان داستانی بزرگ همراه با استعاره و اسطوره داشت.

⁶ Niebuhr

بعد از روشننگری در قرن هیجدهم با فروکش کردن نقدبنیانی مسیحیت در دهه ۱۹۶۰ زمان بازسازی ایمان فرارسید. غالب نویسندگانی چون هانس فری معتقد بودند، الهیات روایی کلید آن بازسازی است. هانس فری در کتاب افول روایت کتاب مقدس خاطر نشان ساخت که تمایل جنبش روشننگری به کاستن الهیات به مفاهیمی کلی و عقلانی، موجب بی توجهی به کیفیت روایی نوشته های کتاب مقدس خواهد شد.

غلبه رویکرد تاریخی-انتقادی بر تحقیقات مربوط به متن کتاب مقدس این گرایش را بوجود آورد که اگر رخدادی که در متن کتاب مقدس ذکر شده واقعاً اتفاق نیفتاده باشد، تلویحاً می توان گفت که امروز برای ما اهمیت ندارد. معنا و اهمیت یک متن برای دوران معاصر نیز از این زاویه مورد بررسی قرار می گرفت. با تضعیف کتاب مقدس به واسطه این امر، کلیسا توجه فزاینده ای به اهمیت پایان ناپذیر کتاب مقدس مبذول نمود.

جنبش الهیات کتاب مقدس که بر مقوله تاریخ کتاب مقدس تأکید داشت؛ این تأثیر را به دنبال داشت که: کتاب مقدس نه کتابی ایستا بلکه کتابی زنده است که شخصیت محوری در آن خداست و دل مشغولی اصلی آن شهادت دادن در مورد روایت کاری است که وی انجام داده تا انسان را نجات و ملکوت خود را در این جهان برقرار سازد.

در الهیات کتاب مقدسی، اعتراف مؤمنان به ایمان با در نظر گرفتن رخدادهایی که به تاریخ آن ها به عنوان اعمال رستگارکننده خدا شکل داده اند. از منظر الهیات کتاب مقدسی، واقعیت های تاریخ واقعیت خدا محسوب می شوند.

جی. ارنست روایت از بزرگان این الهیات زمینه نگرشی را پدید آورد که کتاب مقدس را باید به منزله ای یک داستان خواند و سپس داستان شخصی خود را بر اساس آن بازگو کرد. (استنلی گرنز، راجر اولسن. ۱۳۹۰ ص ۴۱۶) مرگ بولتمان نیز که آغازگر برنامه ایی در اسطوره زدایی کتاب مقدس بود، به عنوان نقطه عطفی برای توجهی تازه به کیفیت روایی کتاب مقدس دانسته می شود.

در نتیجه این تحولات بود که جمعی از متفکران استفاده از مقوله روایت را در پرداختن به مسایل الهیاتی مفید دانستند. لکن علیرغم داشتن نکات مشترک فراوان، در جهت های متفاوت حرکت و دیدگاههای متفاوتی را مطرح نموده اند. به این دلیل که پیروان این جنبش الهیاتی مسایل بنیادین خاصی را مطرح کرده اند که همه به اهمیت آنها اذعان دارند، اما متفکرانی با دیدگاههای متفاوت سعی در پرداختن به این مسایل دارند.

رویکردهای الهیات روایی

گری کامستاک در مقاله معروفی که در سال ۱۹۸۶ منتشر شد، دو نوع الهیات روایی معرفی کرد که یکی منسوب به دانشگاه ییل و دیگری دانشگاه شیکاگو بود.

مکتب ییل، بر حکایت های کتاب مقدس متمرکز است. در حالی که مکتب شیکاگو تمایل دارد که بر چارچوب فرهنگی روایی وسیع تری تمرکز یابد.

مکتب ییل، که هانس فری بهترین نماینده آن است، افرادی چون جورج لیندبک، پل هومر، پروارد چیلز، دیوید کلسی را در بردارد؛ روایت های کتاب مقدس، بخودی خود، بسیار بیشتر در مرکز توجه اند و ریشه های فلسفی آنها بیش از آن که در سنن پدیدارشناختی، وجودی و هرمنوتیکی قاره ای وجود داشته باشد، در نظریات ویتگنشتاین متأخر قرار دارد. درحقیقت، متفکران ییل می کوشند که تأکید خود بر روایت را در ساختارهای کلی انسان شناختی بنا نکنند، بلکه ماهیت و اهمیت روایت را در کتاب مقدس بنا کنند. (دان استیور. ۱۳۸۴ ص ۲۵۱).

از آنجا که از مسایل مهم مرتبط ساختن داستانهای کتاب مقدس با ساختار روایتی واقعیت بود. این رویکرد بدنبال چگونگی بیان مضمون و درونمایه داستانها بود. آنان بر این پیشفرض پای می فشارند که نحوه ای ارائه مسایل تا حد زیادی مشخص کننده آن چیزی است که ارائه می شود.

آثار هانس فری نقش مهمی در پایه گذاری رویکرد ساختارگرا در الهیات روایتی مکتب ییل داشته است. وی تلاش خود را صرف ایجاد رابطه بین ساختار کلی روایت کتاب مقدس و روایت واقعیت نمود.

از نظر فری، روایات کتاب مقدس واجد شکل توصیفی موجود در گزارش‌های تاریخی هستند و توازی مهمی بین نگارش داستان و نگارش‌های شبه تاریخی وجود دارد. شکل و مضمون روایت از هم جدایی ناپذیرند. برای درک رابطه‌ی معنای روایات کتاب مقدس با شکلشان، باید به ساختار روایات توجه کرد. فری اظهار داشت که معنای روایت‌های کتاب مقدس، بیش از پیش، در واقعیت دلالت تاریخی آنها، یعنی در حالات تجربی اموری نهفته است که مطابق واژه‌ها هستند.

به گفته فری، مبالغه نیست که بگوییم عقب‌گرد بزرگی در کل تفکر الهیاتی روی داده است؛ تفسیر به جای آن که وارد کردن جهانی دیگر به درون حکایت کتاب مقدس باشد، امری جز جای دادن حکایت کتاب مقدس درون جهانی دیگر با حکایتی دیگر نبود. (هانس فرای، ۱۹۷۴، ص ۱۳۰)

به نظر فری، روایت‌های کتاب مقدس را باید به صورت «شبه-تاریخ» نگریست، به صورتی که نمایانگر جهان آشنای انسان‌های واقعی باشد. بنابراین، معنا از رهگذر خود حکایت‌ها و از معنای صریح یا حقیقی آنها ساخته می‌شود نه از نوعی فلسفه یا حتی تاریخ نجات که خارج از متن است. وی چنین توضیح می‌دهد: من وقتی از شکل روایی این گزارش‌ها سخن می‌گویم، منظورم آن است که چیستی موضوع آنها و چگونگی معنادار بودن آنها از وظایف توصیف یا عرضه روایی وقایعی است که سازنده آنهاست؛ از جمله عرضه آنها، تا حدودی، به وسیله ترتیب زمانی. (هانس فرای، ۱۹۷۴، ص ۱۴۲)

بدین ترتیب روایت‌ها جهانی را عرضه می‌کنند که ما می‌توانیم با انتخاب خود در آن زندگی کنیم یا نکنیم. فرای در اثر دیگرش به نام هویت عیسی مسیح استدلال می‌کند که عملکرد روایت‌های کتاب مقدس، جهت ارائه هویت شخص یکی از کارکردهای عمده، روایت‌ها به طور کلی، است.

مکتب شیکاگو که افرادی چون دیوید تریسی و پل ریکور نماینده آن هستند، معتقد است که روایات کتاب مقدس در عین مهم بودن به دیدگاه‌های فلسفی گسترده‌تری مرتبط‌اند. ریکو از یک سو بر تقدم زبان نمادین و روایی در دین تأکید دارد و از سوی دیگر بر ماهیت ثانویه حاصله از اندیشه فلسفی و الهیاتی تأکید می‌ورزد.

وی معتقد است که روایت را نمی‌توان به حقیقت الهیاتی یا الهیات نظام‌مند تقلیل داد. روایت «مولد فکر» است، اما فلسفه یا الهیاتی که محصول روایت است، همواره به مدد روایت، مورد تأمین، حمایت و داوری قرار می‌گیرد. وی استعاره و روایت را در هم تلفیق می‌کند و معتقد است که استعاره کلید فهم معنای روایت، و روایت نیز کلید فهم محکی استعاره را فراهم می‌سازد. فهم استعاره یعنی استخراج معنایی مناسب از حوزه‌های مختلف معناشناختی که با واژه‌های موجود در جمله ارتباط دارد. به نظر ریکور آنچه در روایت روشن می‌شود، روشی است که از طریق آن، جهان ممکن در مقابل متن آشکار می‌شود. رویکرد هرمنوتیکی ریکور به دنبال امتزاج افق‌ها میان افق اثر و افق خواننده است. (دان استیور، ۱۳۸۴، ۲۴۶) ریکور با مبنا قرار دادن روایت، علاقه‌مند است درباره روشی سخن بگوید که جهان ما به طور متنی تفسیر می‌شود: "جهان برای من منظره کلی دلالت-هایی است که ابتدا به واسطه هر نوع متنی، توصیفی یا شاعرانه، که من خوانده‌ام، فهمیده‌ام و یا دوست داشته‌ام توسعه یافته است." (ریکور، ۱۹۷۶، ص ۳۷)

سومین رویکرد به الهیات روایی که بیشتر بر زندگی‌نامه به عنوان روش تبیین الهیات متمرکز می‌شود، رویکردی است که جیمز مک کلندون آن را گسترش داد.

در این رویکرد به جای تمرکز بر مقولات مربوط به شکل و ساختار داستان، تلاش می‌کنند، اخلاقیات بیان شده در روایت کتاب مقدسی را درک و به دلالت‌های آن برای زندگی امروزی دست یابند.

مک کلندون معتقد است که باورهای الهیاتی ریشه در بافت زندگی دارند. ما باورهای فرد را با فهم حکایت زندگی وی کشف می‌کنیم. مفاهیمی چون رحمت و شجاعت تنها هنگامی معنا دارند که در بافت زندگی نامه‌ای مانند زندگی نامه لوتر، داگ هامر و... مشاهده شوند.

وی بیان می‌دارد که روایت، زبان درجه-اولی است که الهیات بر اساس آن بنا می‌شود.

وی اشاره می‌کند که چگونه الگوهای شخصیتی موجود در زندگی‌نامه‌ها ایمان را در زندگی بکار گرفته و ما نیز همانند با این الگوها آن را در زندگی بکار می‌گیریم. و نه فقط الهیات اخلاقی که خود افراد با داستان ساخته می‌شوند. کشف زبان اخلاقی از طریق نقل و گفتن داستان است.

بنابر این از منظر مک کلندون، امکان دارد که باورهای الهیاتی از حکایت‌های زندگی، استنتاج شده باشند. باورها به نوبه خود، همانند هرکنش گفتاری دیگر، بر اساس ابعاد «ابتدایی، بازنما، عاطفی» خویش قابل ارزیابی اند. (دان استیور، ۱۳۸۴، ص ۲۷۳)

الهیات روایی ادعا می‌کند که بینش اخلاقی در دل داستان و با آنچه که جامعه زندگی می‌کند، وجود دارد.

این رویکرد بر برخی موضوعات کلیدی چون: اهمیت اخلاقیات در اندیشه‌پردازی‌های الهیاتی، اهمیت روایت برای اخلاقیات و نیز اهمیت مفاهیم خاصی چون شخصیت اخلاقی و جامعه اهل ایمان تأکید دارند.

استنلی هاوئرواس نیز از مدافعان رویکرد اخلاق‌گرا معتقد است که داستان‌ها مشابه حیات انسانی در جهان هستند. از نظر او روایت، بر اساس الگویی قابل فهم، بین حوادث و اشخاصی که وجودشان تصادفی به نظر می‌رسند، پیوند ایجاد می‌کند. روایات منعکس‌کننده‌ی شکل عمل انسانی هستند. خویشتن انسانی هنگامی که در قالب یک روایت منعکس می‌شود، به شکل بهتری درک می‌شود. (استنلی گرنز، راجز اولسن ۱۳۸۹، ۴۲۱) هاوئرواس در آثار خود به سه مفهوم به هم پیوسته شخصیت اخلاقی، چشم انداز، و روایت می‌پردازد. تعریف او از این مفاهیم دقیق است: شخصیت اخلاقی نامی است که ما به سرمنشأ تراکم اعمال انسانی می‌دهیم، و گرایش آگاهانه ما برای استفاده از برخی دلایل برای انجام دادن اعمالمان به جای استفاده از برخی دلایل دیگر است. چشم انداز؛ نحوه نگرستن ما به جهان و خودمان بر آنچه بدان تبدیل می‌شویم تأثیر می‌گذارد.

از نظر هاوئرواس، چشم انداز ما امری یکتا و بی‌همتا نیست بلکه ما بر اساس استعاره و نمادهایی که با داستان مرتبط هستند به جهان می‌نگریم. چشم انداز ما توسط روایاتی که ما در آن‌ها زندگی می‌کنیم شکل می‌گیرد و مضمون آن مشخص می‌شود و نیز با داستان‌هایی که به وسیله‌ی آن‌ها یاد می‌گیریم داستان زندگی خود را چگونه شکل دهیم، قالب می‌گیرد.

تأکید هاوئرواس بر روایت باعث می‌شود تا وی بر نقش جامعه مسیحی در قابلیت شنیدن روایت خدا در کتاب مقدس تأکید کند و آن را نقطه محوری تحول اشخاصی با شخصیت اخلاقی خاص بدانند. به همین شکل، با توجه به مسئولیت اجتماعی کلیسا بر مسئله اخلاقیات اجتماعی نیز تأکید دارد. (استنلی گرنز، راجز اولسن ۱۳۸۹، ۴۲۳)

تأکید هاوئرواس بر رابطه بین روایت و خودانکشافی خدا در تاریخ زمینه را برای تبدیل شدن روایت به ابزار اصلی برای شرح نظام‌مند ایمان مسیحی فراهم نمود.

توماس در جامع الهیات می‌گوید: که وحی خداوند از طریق داستان صورت می‌گیرد و خداوند خودش را از این راه به ما می‌نمایاند، داستان‌ها راه‌های ارتباطی انتخاب شده او و محل ملاقات بین انسانها و وحی الهی هستند، نماد و استعاره و... داستان زبان خود وحی هستند. داستانها مفهومی کیفی را شکلی تجربی می‌دهند.

یک داستان مقدس به شکلی خاص تجربه ای را در ریشه آن القاء می‌کند که شناخت فردی انسان را به قدرتهای نهایی مرتبط می‌کند. تجربه با استفاده از این اشکال داستانی شکل می‌گیرد.

محتوا و شکل تجربه با وساطت سیستم های نمادین صورت می‌گیرد که ما را قادر می‌سازند تا آنها را بسادگی بکار گیریم. (استیفن کریس،^۷ ۱۹۷۱)

فان هیوستین در مقاله‌ای در این زمینه، الهیدانان روایی را به ۲ گروه متمایز: روایتگران محض و غیرمحض تقسیم می‌کند که هریک واجد یک مجموعه کم و بیش تعریف پذیر از پیش فرض های الهیاتی و متدلوژی می‌باشند

روایتگران محض را با عنوان توصیف‌گران ضدبنیادگرایی فرهنگی، زبانی؛ الهام گرفته از لودیگ ویتگنشتاین می‌توان توصیف نمود.

از نظر روایتگران محض، داستان به عنوان یک قالب ادبی مستقل بویژه منعکس‌کننده الهیات است. ایمان مسیحی در اینجا به

⁷ Stephen Crittes

بهترین شکل قوانین دستوری و مفاهیم مربوط به متون و اعمال آنها قابل درک است. (کام استاک، ۱۹۸۷)

روایتگران غیرمحض، که باروایت های صحیح پیرامون نقش مرکزی روایت در ارتباط با داستان مسیح موافق هستند؛ هر تابع کلامی مستقل منحصر بفرد را در، نظریه پردازی الهیات انکار می کنند. از نظر آنها داستان ادعاهای فلسفی، تاریخی و روانشناسی را نشان می دهد که نیازمند بررسی با روشها و دیسپلین خاص خود هستند. مضافاً آنکه متخصصین الهیات روایی محض (اصیل) بسیار آگاهانه یک الگوی پست مدرن را برای الهیات می سازند. در حالیکه روایت گران غیرمحض به شکل خلاقانه پارادایم زبان را مورد تجدید نظر قرار می دهند. بحران آشکار در اشکال الهیات روایی در آثار نیبور بصورت تلویحی آمده است. وی بین تاریخ درونی و بیرونی تمایزی مهم و گسترده قائل شده است.

گری کامستاک تحلیلی شفاف از این تمایز ارائه داده است: تاریخ درونی با توصیف جامعه مسیحی از نظر تجارب کنونی شان از وحی سروکار دارد. از سوی دیگر تاریخ بیرونی، تاریخ گذشته است که میتوان آن را از مشاهده رخداد های عینی فهم کرد و در معرض نقادی های تحقیقات علمی قرار داد.

از نظر نیبور، تنش واقعی بین این دو نوع تاریخ باید حفظ شود: مسیحیان باید با تجارب کنونی خودشان از مسیح، آغاز کنند. اما نباید این موضوع را از نقد، تصحیح بیرونی یا تاریخ علمی جدا کنند. از نظر نیبور مسیحیان مجبور بودند هر دو داستان را بگویند؛ هم تاریخ داخلی تجارب ما با مسیح، و هم داستان خارجی تجارب ما با طبیعت، تاریخ و علم. (کام استاک، ۱۹۸۷)

از نظر کامستاک ناتوانی راویان امروزی در بیان کردن کامل داستان با امید بستن به تاریخ داخلی یا خارجی، منجر به تنش نادرست بین آنها شده است.

علیرغم تفاوت های آشکار بین الهیدانان روایی؛ ۳ ویژگی یا شباهت مشترک بین آنها وجود دارد: توصیف، توضیح و توجیه. (کام استاک، ۱۹۸۷)

همه راویان قبول دارند که باید توضیحات قابل قبولی بر حسب روایات و زندگی نامه های خود کتاب مقدس

۱- و ننتزل ون هیوستین از متخصصان الهیات در عصر جدید که به الهیات روایی پرداخته، موی استاد حوزه علمیه پرینستون از ۱۹۹۲-۲۰۱۴ می باشد. در آفریقای جنوبی بدنیا آمد، کارشناسی ارشد خود را در فلسفه از دانشگاه Stellenbosch در آفریقای جنوبی، و دکترای خود را در الهیات فلسفی از دانشگاه آزاد آمستردام دریافت کرده است. متخصص الهیات و علوم و همچنین دین و معرفت شناسی علمی است. او در حال حاضر در هیئت تحریریه برای مجله آمریکایی الهیات و فلسفه، *GEREFORMEERDE Theologische Tydschrift Nederduits* و مجله الهیات و علوم می باشد.

داده شود نه از گروه های بیگانه از داستان های انجیل. باید بر حسب قوانین و روش های درونی بازی زبانی خود کتاب مقدس توضیح کافی داستان مسیحی ارائه شود، نه نظریه های فلسفی یا قوانین علمی _ اجتماعی وارداتی. (پیتر، ۱۹۸۹)

دقیقاً بر اساس همین نقطه نظر است که تفاوت های جدی بین راویان محض و غیرمحض پدیدار می شود.

الف- راویان محض تفکر انتقادی را رد نمی کنند، آنها در عقلانیت و تلاش در معرفت شناسی بنیادگرا محتاط هستند. زیرا که الهیات اساساً توصیفی و تنظیمی است و نباید خارج از مرزهای جامعه دینی قدم بردارد. و روایات آنچه را که در الهیات می توان گفت و انجام داد، مشخص می کند. در حالیکه محض گرایان فضایی برای احتجاج الهیاتی قرار نمی دهند، راویان غیرمحض مثل دیوید ترسی گرچه مرکزیت و قدرت روایات انجیلی را تنزل نمی دهند، ولی استقلال مطلق برای روایتگر را انکار می کنند، و استدلال میکنند که داستانها شامل انواع ادعاهای تاریخی، روان شناسی و متافیزیکی است.

ب- شکاف دوم در زمینه توضیح ظاهر می شود. افرادی نظیر جورج لیندبک، داستان مسیحی را نوعی بازی زبانی منحصر بفرد می دانند، که دارای روشها و قوانین خاص خود است. در این مدل دکترین ها قوانین تنظیمی برای یک جامعه معتقد و بایمان هستند. بدین لحاظ هیچ گونه ادعای حقیقی یا هستی شناسی ندارد. با توجه به این امر توضیح دادن داستان مسیحی از نظر برخی بازی های زبان دیگر می تواند نامناسب باشد.

از نظر راویان غیر محض بازی زبانی مسیحی گفتگوی عمومی مستمر با بازی های زبانی دیگر است. از این رو باید بشدت پدیدگاه های فیلسوفان معاصر، اساتید اخلاق و دانشمندان علوم اجتماعی در ارتباط باشد.

ج- نکته سوم: حول توجیه داستان مسیحیت است. الهیدانان روایی محض قصد دارند، هنگامی که مسیحیت بطور روایی توصیف می شود، کاملاً جلوی الهیات را بگیرند.

بنابراین توجیه ادعاهای حقیقی ایمان مسیحی از ماهیت واقعیت‌گرای آن نشأت می‌گیرد. در حالی که بر طبق نظر گروه غیرمحض، ادعاهای حقیقی مسیحیت خواستار تحقیق متافیزیکی درباب پذیرش عقلانی هستند، و اینکه آیا زمینه‌های معرفت شناختی هستی وجود دارد که بر اساس آنها بتوان آنها را توجیه نمود؟ (کام استاک، ۱۹۸۷)

این تفاوت‌های مهم دومشکل اصلی الهیات معاصر را برجسته می‌کند:

معرفت شناختی؛ تعیین معیارها برای ارزیابی ادعاهای حقیقی و وضعیت شناختی اظهارات الهیاتی نقد هرمنوتیکی؛ (معیارهای تفسیری) برای تمایز قایل شدن بین برداشت‌های خوب یا بد از متن کلاسیک مسیحی، و در نتیجه برای ارزیابی اعتبار تفاسیر مختلف این متن.

از آنجا که داستانها منعکس کننده ادعاهای دینی هستند، الهیات روایی این اصل را مورد بررسی قرار می‌دهد، که: وضعیت معرفت‌شناسی فرضیه‌های الهیاتی در صورتی که برگفتمانی اساساً روایی و استعاری باشد، چگونه است؟ با توجه به این نکته درک این امر در عصر ما مهم است که تفکر پست مدرن، محدودیت‌های دانش بشری و فهم جدید ارزش پارادایمی حقیقت را برجسته کرده است. (گلان ویل^۸، ۱۹۸۹)

از نظر هیوستین این دو مسئله (معرفت شناختی و هرمنوتیک) پیش روی الهیات روایی مانع از تعامل میان رشته‌ای آن با علم می‌شوند. از نظر هرمنوتیکی، الهیات روایی معیاری برای مواجه شدن با متن مقدس به دست نمی‌دهد. یعنی به دلیل نسبی‌گرا بودن چارچوب این نگرش به الهیات نمی‌توان شیوه‌های مختلف نگاه به متن مقدس را در نسبت با یکدیگر مقایسه، سنجش و ارزش دآوری کرد. به علاوه مسئله معرفت شناختی نیز آن است که معیاری برای سنجش و برآورد صدق گزاره‌های الهیاتی در اختیار نداریم. به این معنا که مشخص نیست این باورها و گزاره‌های دینی و الهیاتی از نظر معرفت شناختی چه جایگاهی دارند و ارتباط آنها با صدق چیست؟

این دو خصوصیت موجب می‌شود صدق و عقلانیت مفاهیمی نسبی باشند و این امکان وجود داشته باشد که در خصوص این مفاهیم چارچوب‌های متفاوتی به دست آید که با یکدیگر سازگاری نداشته باشند. پس به ناچار این الهیات به نوعی ایمان‌گرایی و انزوا تن می‌دهد. (هوی استین^۹، ۱۹۹۹)

بنابر این روایتگر محضی مانند رونالد تیمان می‌تواند الهیات را فارغ از تدوین یک نظریه خاص برای درک ایمان بفهمد، زیرا همه نظریه‌ها تنوع و راز واکنش انسان به بشارت مسیح را مبهم می‌کند: بیان روایت کتاب مقدس به عنوان وعده خداوند، اعتقاد به زنده بودن مسیح مصلوب است. (تیمن^{۱۰}، ۱۳۸۷)

مسائل هرمنوتیک و معرفت‌شناسی که توسط رویکردهای متضاد در الهیات روایی معاصر ایجاد شدند، در الهیات روایی تایمان در دخالت دادن غیرعقلانی خداوند بعنوان هسته محکم الهیات و سرسپردگی درونی نسبت به آن آشکار می‌شود.

تایمان استدلال می‌کند که مقوله «نقل قول» یک روش غیربنیادگرا در مورد نظریه پردازی‌های الهیات مسیح را ارائه می‌دهند. که برای الهیات روایی مسئله‌ای فوق‌العاده است. الهیات روایتی که تیمان بعنوان الهیات توصیفی با همه اشکال تفسیری به تقابل می‌گذارد، برای او به معنای یک معرفت‌شناسی بنیادگرایانه است. در مقابله با این مشکل، مهم آن است که تصدیق کنیم که داستانهای کتاب مقدس تفسیر هستند، و فی‌نفسه نظریه‌های خردی می‌باشند که روشی را نشان می‌دهند، که در آن متن کلاسیک انجیل دریافت و در اعصار مختلف تفسیر شده است. بنابراین روایت‌های کتاب مقدس تفاسیری هستند که قبلاً از دریچه ایمانی دیده می‌شدند.

⁸ Glanville

⁹ Huyssteen

¹⁰ Thiemann

«جانن مارتین ساسکیس» بیان می‌کند: روایت کردن، توضیح دادن است. (ساکیس^{۱۱}، ۱۹۸۸)

کتاب مقدس تفسیر الهیاتی است که با قصه به عنوان نوعی شرح همراه است؛ یعنی الهیات و داستان در کنار هم، یکدیگر را توضیح می‌دهند. اگر چه روایت یک ژانراساسی برای بیان انجیل مسیحی است، هیچکدام از اشکال الهیات روایی محض قادر به حل مسائل معرفت‌شناسی الهیات معاصر نخواهد بود. که بر مبنای آن باورهای مذهبی، چیزی بیش از یک بازی زبانی بی اساس نیستند. و با استفاده از معیارهای داخلی خود بازی زبانی کشف می‌شوند و نیازی به تقویت و حمایت ندارند. (استوئر^{۱۲}، ۱۹۸۷)

الهیات روایی محض نه فقط منجر به یک درک نسبی از توجیه، حقیقت و دانش؛ بلکه به یک نسبی‌گرایی معرفتی نیز سوق داده می‌شود، که شاید برای توجیه دعاوی الهیاتی نیز مهملک باشد. اما آنچه که حائز اهمیت است، اینکه عقلانیت الهیات مسیحی بطور مشخص با این حقیقت شکل گرفته که اسطوره‌ها و استعاره نسبت به فهم ما و نامگذاری خداوند ذاتی هستند؛ روایت جوهر ایمان مسیحی است. و بازتاب خاصی در الهیات پست مدرن دارد.

شالوده‌دانی بودن ایمان مسیحی جذبه خاصی برای تفکر الهیاتی پست مدرن دارد. مباحث الهیات روایی (محض و غیرمحض) باید در برگزیده تحلیلی دقیق از آنچه که توسط "پست مدرن" به معنای مخالف با مدرن است، باشد. تحلیل در مورد مسائل ومشکلات معرفت‌شناسی سرانجام منجر به تحلیل مسائل هرمنوتیکی می‌شود که در همه مدل‌های متنی الهیات بصورت تلویحی وجود دارد. بعلاوه اگر مکتب پست مدرن واقعاً خروج از مدرنیسم باشد، نه صرفاً یک واکنش به آن، می‌تواند دربرگیرنده این معنا باشد که مشکلات معرفت‌شناسانه و هرمنوتیکی در ارتباط با یک پارادایم مدرنیته، در بهترین حالت نسبت به رویکرد پست مدرن بی‌ارتباط با هم می‌باشند. (پیترز^{۱۳}، ۱۹۸۹)

الهیات روایی را در نهایت می‌توان بطور کامل در چارچوب گسترده‌تر تفکر پست مدرن شناخت.

پست مدرنیسم خود بیشتر از یک نگرش نسبت به یک روند یا پارادایم خاص قابل اثبات است. (دو تویت^{۱۴}، ۱۹۸۹)

پست مدرنیسم در زمینه درک واقعی و تجربی از علم و حقیقت بر ابعاد زبانی طبیعت انسانی تأکید دارد. و معتقد است که روایت زمانی، شکل دهنده آنچه که به معنی "انسان" است، می‌باشد. در این چارچوب پست مدرن، زبان ادبی جایگزین آگاهی از استعاره و عقلانیت همه زبانها بخصوص زبان دینی می‌باشد. بنابراین روایت دینی از طریق قابل فهم کردن وقایع گذشته و ایجاد آگاهی از واقعیت‌های متعالی فراسوی این جهان بدنبال شناخت هدف غایی زندگی می‌باشد. (گلان ویل^{۱۵}، ۱۹۸۹)

از طریق اسطوره و استعاره است که ماوراء در تجربه و ادراک ما به فعلیت می‌رسد. روایت مذهبی ما را به سمتی سوق می‌دهد که از طریق پنجره استعاره به نحوه رفتارمان نگاه کنیم. بنابر این دسترسی معرفتی از طریق استعاره است نه تجربی استقرایی یا قیاسی.

نقش اصلی استعاره در توجیه ادعاهای الهیاتی و اهمیت آن بخاطر عملکردش می‌باشد. آنچه استعاره می‌گیرد، یا باز می‌کند، دقیقاً با روایت کلی متون مرتبط است. در این حالت، الهیات، اساساً تجربه دینی و زبان‌های مذهبی متعاقب آن را به عنوان راه-هایی به سوی واقعیت نشان می‌دهد، که ما از خدا می‌خواهیم. اما این تجارب، و زبان استعاره ای همراه آنها می‌تواند، قابل اعتماد بر اساس متون کلاسیک ایمان مسیحی تفسیر شوند. و متن انجیل به عنوان راه نهایی واقعیت که خدا باشد، تبدیل به یک واقعیت می‌شود که به لحاظ معرفت‌شناسی به عنوان امری منحصر بفرد عمل می‌کند. (ون هوی استین، ۱۹۸۷)

در چارچوب این متن کتاب مقدس، روایت را می‌توان به عنوان نوع خاصی از ساختار متنی با کیفیت‌های پی در پی، داستان مانند خود دید. (ساکیس، ۱۹۸۸)

روایت‌ها به عنوان موارد درجه اول، تاریخ یا داستان‌ها، در یک حالت حتی بر علیه الهیات به عنوان بازتابی درجه دوم در متون کلاسیک و تجربه مسیحی هستند.

¹¹ Sockice

¹² Steuer

¹³ Pieterse

¹⁴ Du Toit

¹⁵ Glanville

شهرت الهیات روایی - بخصوص شکل محض - قطعاً با تأکید مجدد بر جایگاه کتاب مقدس در زندگی و اندیشه مسیحی مرتبط است.

پذیرش پارادایم الهیات روایی از جانب بسیاری از متخصصان الهیات پست مدرن این است که: گزارش‌های تاریخی دقیق و داستان محض می‌توانند روایت، و ادعاهای حقیقی معرفت شناختی باشند، مع الوصف در برتری معنای روایی قربانی می‌شوند. هنگامی که تفسیر روایی به الهیات روایی تبدیل می‌شود، باید حداقل مزین به موارد معرفت شناختی باشد (ساکیس، ۱۹۸۸).

روایت گرچه یک سبک ضروری برای بیان ایمان مسیحی است، لکن بخودی خود مشکل معرفت شناسی در مورد شکل‌گیری عقلانیت در الهیات معاصر راحل نخواهد کرد. الهیات روایی محض که در برگیرنده مشکل توجیه ادعاهای شناختی اظهارات کلامی است، در پایان، سوال از حقیقت و مشکل‌گیری عقلانیت در اندیشه کلامی را نادیده می‌انگارد. زیرا روایتگران محض مشکل توجیه در ایمان دینی را موضوعی کاملاً درونی می‌بینند. ادعاهای شناختی ایمان مسیحی نه تنها باید توسط اثر عمل گرایانه و قدرت تحول‌شان توجیه شوند، بلکه باید با سایر ارزشهای معرفتی مانند تصویر واقعیت، بافت سازی، حل مسئله و پیشرفت توضیحی قابل توجیه باشد. الهیاتی که این ادعاهای فلسفی و معرفت شناسی را جدی می‌گیرد، می‌تواند الهیات روایی غیر محض نامیده شود. از منظر علمی فلسفه معاصر، شکل ضعیفی از رئالیسم انتقادی می‌تواند تضمین‌های معرفتی برای عقلانیت اینگونه الهیات ارائه کند. چنین الهیاتی نه تنها مشکل عقلانیت در دین را جدی می‌گیرد بلکه بر رابطه غیرقابل اجتناب الهیات با تجربه دینی، استعاره و داستان نیز توجه می‌کند.

در برابر این زمینه شاید ساده لوحانه باشد که فکر کنیم روایت بعنوان یک ژانر کتاب مقدس پیش بحران، پیش تفسیر است، و در نتیجه همیشه تفسیر، توجیه و استدلال ارجح است.

همه اشکال ارتباط الهیاتی شامل عناصر تفسیری، دیدگاه‌های خاصی را نشان می‌دهند. در نتیجه نیاز به ارزیابی نقادانه دارند. با این بیان حتی در پارادایم پست مدرن قرارداد مسائل معرفت شناختی اعتبار، تصدیق و صداقت در برخورد با روایات دینی غیرممکن به نظر می‌رسد. به این دلیل الهیات سیستماتیک باید مسئولانه بایک نظریه معتبر مرجع استعاری به عنوان نتیجه منطقی مفروضات رئالیستی و تعهدات الهیات مسیحی مقابله کند.

در متن چکیده از ذکر مقدمات و کلیات خودداری شود و مستقیماً به مسأله مورد مطالعه و اهداف آن، اساس کار و میزان موفقیت این مطالعه با استناد به نتایج کار به طور مختصر اشاره شود. طول چکیده در مقاله کامل بیشتر از ۸۰ کلمه و کمتر از ۲۵۰ کلمه باشد. چکیده باید به تنهایی کامل و فقط دارای یک پاراگراف باشد. از اشاره به مراجع در چکیده خودداری شود. در بخش معرفی نویسندگان، ذکر ایمیل نویسنده مکاتبه کننده همراه با درج علامت ستاره در کنار اسم ایشان ضروری است.

روش تحقیق

روش گرد آوری داده‌ها با توجه به نوع تحقیق کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع و مآخذ علمی شامل کتاب، مجلات و نشریات ادواری موجود در کتابخانه‌ها و هم چنین سایت‌های اینترنتی حاوی تحقیقات و مقالات علمی معتبر، بوده و ابزار گرد آوری اطلاعات بر اساس روش تحقیق کتابخانه‌ای، برای جمع آوری اطلاعات بعد از مآخذ شناسی و گرد آوری منابع، از ابزار، فیش و فرم‌های مربوطه، به نکته برداری استفاده شده است. بدین صورت که بعد از مآخذ یابی کتب، مجلات و اسناد مربوط به موضوع، فهرست موقت از مطالب مورد نیاز را تهیه و سپس با آماده سازی فیش‌ها، مرحله فیش برداری شروع و مطالب با استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های علمی تنظیم شده است. بعد از جمع آوری اطلاعات و تنظیم از طریق فیش برداری و فرم‌های مربوطه، فیش‌ها با توجه به عنوان، م. ض. ع جزئی و فصل بندی تحقیق، طبقه بندی شده و اطلاعات و مطالب در بخش‌های مختلف آورده و تجزیه و تحلیل اطلاعات به صورت توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است.

نتیجه‌گیری

انتخاب واقع بینانه بایک خدانشناسی داستانی غیر بنیادگرا فقط با آشکارکردن مبنای داستان مسیحیت در تاریخ توجیه میشود. ون هیوستین پیشنهاد می کند برای رسیدن به یک نظریه واقع گرایانه انتقادی مرجع استعاری در الهیات مسیحی موارد زیر را میتوان برشمرد:

*این حقیقت که انجیل به عنوان یک متن کلاسیک ایمان مسیحی، بعنوان یک متن مذهبی و به عنوان کتاب ایمان در مدت طولانی و سنت تفسیری قابل توجه بافت ایمانی همچنان استمرار دارند.

*واقعیت تجارب ایمانی کنونی این متن از طریق قرن‌ها باوربه خدافراخوانده شده است.

*ماهیت استعاره ای زبان کتاب مقدس و تداوم این مرجع خلاقانه ای به زبان دینی و کلامی در طی اعصار داده شده است. که نیازمند جامعه‌ای است که به طور مستمر از زبان استفاده می‌کند و به حوادث آغازین برمی‌گردد، زمانی که اصطلاح های استعاری برای اولین بار معرفی و مرجع آنها ثابت شد.

دلیل برتری روایت در مسیحیت این است که این دین بدنبال نشان دادن عمل خدا در جهان بشری و تاریخ است. و این روایت برای مسیحیان و خوانش‌های مسیحی از عهد عتیق به واسطه زندگی عیسی مهم است. به این معنا که شخص می‌تواند به حق ادعا کند، همه اشکال الهیات روایی با استفاده از مبحث مسیح شناسی رشد میکند. آنگاه، به لحاظ معرفت شناسی، این انتخاب رئالیستی و اثبات مرجع استعاری با کشف اساس روایت مسیحی در تاریخ توجیه میشود. نمونه‌های جدید روش استفاده از داستانهای کتاب مقدس را می‌توان در شکل‌های گوناگون؛ الهیات امید، الهیات رهایی بخش، الهیات فمینیستی و... مشاهده کرد.

علیرغم تفاوت‌هایی که در رویکردهای مختلف الهیدانان روایی وجود دارد، می‌توان به چند مسأله بحث‌انگیز اشاره نمود که تمام اشکال الهیات روایی ناگزیر از روبرو شدن با آنها می‌باشند:

الف- مسأله حقیقت، یعنی رابطه بین داستان و تجربه

ب- مسأله معنی، یعنی روش هرمنوتیکی که برای درک صحیح داستان‌ها ضرورت دارد.

ج- مسأله عقل‌گرایی، یعنی نسبت باوری

منابع

۱. استیور. دان. فلسفه زبان دینی. ترجمه ابوالفضل ساجدی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب. قم. ۱۳۸۴
۲. تولان، مایکل. جی، درآمدی نقادانه و زبانشناختی بر روایت، ترجمه ی ابوالفضل حرّی، بنیاد سینمایی فارابی، اول، ۱۳۸۳
۳. جمعی از نویسندگان، مجموعه مقالات دفتر نخست الهیات جدید مسیحی، ترجمه: جمعی از مترجمان، دانشگاه ادیان و مذاهب. قم. ۱۳۸۸
۴. گرنز استنلی، اولسن راجر. الهیات مسیحی در قرن بیستم. مترجمان: روبرت آسریان، میشل آفامالیان. نشر ماهی، تهران، ۱۳۸۹
۵. مک گراث، آلیستر. درسنامه الهیات مسیحی ج ۱. مترجم بهروز حدادی. مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب. قم. ۱۳۸۴
۶. هیک جان. اسطوره تجسد خدا. مترجمان: عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، محمدحسن محمدی مظفر. انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب. قم. ۱۳۹۰

7. Brockelman.p. 1988. Narrative knowledge. religious truth and pluralism. American Academy of Religion. Chicago. 1988

8. Crites.S. 1971. The Narrative Quality of Experience . Oxford Journals of the American Academy of Religion. vol.39.No.3

9. Comstock, Gl . 1987b. Telling the whole story? American narrative theology after H Richard Niebuhr, in Frese, P (ed) Religion and philosophy in the United States o f America. Essen: Vedrlag Die Blaue Eule.
10. Comstock, Gl . 1987a. Tow types of narrative theology.? American narrative theology.Jaar 55/4.
11. Comstock, Gl .1989. Max Kadushin among the narrative theologians. Modem Theology. (Forthcoming.)
12. Elide. M. 1963.Myth and Reality . New York.
13. Frei .H.1974.The Eclipse of Biblical narrative New Haven.Yale university press.
14. Glanville, H 1989. What is a Bongaloo, Daddy? On narrative knowledge
15. Religious truth and pluralism. Paper read at the UPE Symposium on ‘Narrative and interpretation’, February 17,1989
16. Huyssteen Van. Inference to the best explanation? On narrative and the shaping of rationality in theological reflection.Chicago, November 1988.
17. Huyssteen Van..The Shaping of Rationality.Toward Interdisiplinarity in Theology and scince Grand Papids.wn.B.Eerdmans publishing company. 1999
18. Lacsote JY.Encyclopedia of Christian Theology.V 1.New York London. .2005
19. Lindbeck.G..Religion and Theology in a Postliberal Age.London:spck.
20. Pieterse, H. Gary Comstock’s two types of narrative theology: An evaluation.Paper read at the UPE Symposium on ‘Narrative and interpretation’, February 17, 1989.
21. Soskice .Jm.1988.Myths .metaphors and narrative theology.Proceedings:7th European Conference on Philosophy of Religion.Utrecht University.